



# نسخه‌های شفا بخش مولانا



یاسر ملکی

دکتری الهیات و پژوهشگر حوزه ادبیات عرفانی

## مقدمه

بحث ما راجع به شباهت‌های طب جسمی و معنوی بود. در شماره قبل به دو شباهت اشاره کردیم و گفتیم که در هر دو سنخ از طبابت، روی قانون پرهیز و نقش آن در پیشگیری از بیماری‌ها تأکید می‌شود. همچنین برای درمان قطعی و ریشه‌کن کردن بیماری‌ها باید به دنبال کشف علت پیدایش آن‌ها بود. در این شماره ادامه شباهت‌ها میان طب جسمی و معنوی را پی می‌گیریم.

**تشابه سوم:** وجود قانون «سرایت» به‌عنوان ویژگی مشترک بیماری‌های جسمی و روانی است که به دو معنا می‌تواند به کار رود:

معنای اول این قانون، سرایت بیماری‌های روانی به ساحت صورت و ظاهر است.<sup>۱</sup> مولانا بیماری‌های حرص، کبر و آز را به پیازی تشبیه می‌کند که کسی قادر به استتار بوی آن نیست. همین که خورنده پیاز دهان باز کند، بلافاصله خلاف ادعایش ثابت می‌شود. این ویژگی مشترک تمامی صفات اخلاقی است که کسی را یارای حبس علائم و آثار آن صفات نیست. البته

در شدت بروز و همچنین سرعت درک آن‌ها از سوی طرف مقابل، تفاوت‌هایی میان افراد وجود دارد. برخی ممکن است با زدن نقاب‌های دروغین و به کار بردن واژه‌های فریبنده، مانع نمایان شدن خود واقعی‌شان شوند و برخی نیز به دلیل ساده‌لوحی و زودباوری از درک درست شخصیت‌ها باز مانده.

اما از این واقعیت که بگذریم، در سرایت صفات درونی و ظهورشان در قالب حالات و رفتارهای محسوس، تردیدی وجود ندارد. چرا که تا ابد نمی‌توانیم سیبی را با نخ به دور درخت تبریزی ببندیم. بالاخره دیر یا زود حقیقت امر معلوم می‌شود. بی‌جهت نیست که در کلمات بزرگان به مشاهده دقیق رفتارهای دیگران در موقعیت‌های مختلف توصیه شده است؛ به‌خصوص برای آنانی که قصد انتخاب دوست یا همسرگزینی دارند. شکی نیست که رصد رفتارها در شرایط گوناگون، امکان تشخیص بهتر و واقعی‌تر را به فرد می‌دهد و او را از افت‌ها و رنج‌های ناشی از انتخاب غلط‌رهایی می‌بخشد.

**بوی حرص و بوی کبر و بوی آز**

**در سخن گفتن بیاید چون پیاز**

**گر خوری سوگند من کی خورده‌ام**

**وز پیاز و سیر تقوا کرده‌ام**

**آن دم سوگند غمازی کند**

**بر دماغ هم‌نشینان دم زند<sup>۲</sup>**

به لحاظ قدرت تشخیص، این طبیبان معنوی‌اند که به درستی از روی رنگ چهره و جنس کلماتی که افراد بر زبان می‌آورند، به سر درون آن‌ها پی می‌برند. هر قدر هم که افراد در پوشاندن افکار و اندیشه‌های درونی زیرک و باهوش باشند، نمی‌توانند برای همیشه دیواری نفوذناپذیر میان ظاهر و باطن خود بکشند. حس تشخیص این طبیبان از هر دیوار سخت و نفوذناپذیری عبور می‌کند. مولانا مثال درختی را می‌زند که از هر دانه‌ای که می‌نوشد، نتیجه آن روی بر و برگ درخت معلوم می‌شود. جالب اینکه داوری دیگران مبنی بر سلامت یا عدم سلامت درخت نیز با مشاهده دقیق محصول آن صورت می‌گیرد و از آنجاست که به وضعیت ریشه آن پی می‌برند. همین قانون در مورد انسان‌ها نیز جاری و ساری است. محتوای سیرت‌ها لاجرم به صورت‌ها سرایت خواهد کرد. مولانا در غزلی زیبا می‌فرماید:

شد درخت خار و محکم نهاد (...)

تو که می گویی که فردا این بدان

که بهر روزی که می آید زمان

آن درخت بد جوان تری شود

وین گننه پیر و مضطرب شود

خارین در قوت و بر خاستن

خارکن در پیری و در کاستن

خارین هر روز و هر دم سزوتر

خارکن هر روز زار و خشک تر

او جوان تری شود تو پیر تر

زود باش و روزگار خود مبر

خارین دان هر یکی خوی بدت

بارها در پای خار آخ زردت<sup>۶</sup>

**تشابه پنجم:** مرکزیت قلب در پیکره جسمی و روحی انسان است.

در فرایند پیشگیری و درمان بیماری های جسمی و روحی، قلب نقشی حیاتی ایفا می کند و حیات جسم و روح به سلامت این عضو مهم بستگی دارد. در پیکره جسم، قلب صنوبری وجود دارد که هر اختلالی در کارکرد آن رخ دهد، کل سیستم بدن با مشکلات حاد روبه رو می شود. به همین منوال، در بیماری های روانی «قلب معنوی» نقشی مهم و کلیدی بر عهده دارد. توصیه به مراقبت از قلب و تلاش برای پاک نگه داشتن آن، شرط سلامت درون و داشتن حیات معنوی است. قلب در نظر مولانا و تمامی عارفان مسلمان، آینه ای است که آفتاب معرفت را به شرط نبود زنگارها و تیرگی ها، به کل وجود فرد و از آنجا به همه ساحت های زندگی منعکس می کند. هر قدر آینه قلب بازتاب بهتر و کامل تری داشته باشد، نقاط تیره کمتری در زندگی پدید خواهد آمد.

بسیاری از ما زندگی های تاریک و سایه ای داریم. در بهره گیری از آفتاب معرفت به حداقل ها اکتفا می کنیم و با خلق حجاب ها و دیوارهای ذهنی و روانی، خود را از آثار نقد این تابش پر سود محروم می سازیم. مولانا با توصیف قلب به عنوان خورشید درون، به مقایسه آن با خورشید عالم آفاق می پردازد و نتیجه می گیرد که شمس جان

در مورد بیماری های روحی و روانی هم همین قاعده به نحو دقیق تری مطرح است. ضمن اینکه مولانا از ایام جوانی یاد می کند و به کسانی که قدر فرصت جوانی را می دانند، تبریک می گوید. این دوران قابل مقایسه با هیچ دوره ای از زندگی نیست و هر کس که دوره جوانی را به خوبی سپری کند و در حفظ سلامت جسمی و روحی اش بکوشد، در ایام پیری به مشکلات کمتری دچار می شود.

مولانا در توصیف ایام جوانی می گوید: در این ایام، آدمی از صحت و قوت بدنی و قلبی برخوردار است و چشمه های نیرو و شهوت، در زمین تن جاری و روان است. ایام جوانی مانند خانه ای با سقف بلند و پایه های متناسب است که هیچ ریخته و شکافی در آن نیست. بر خلاف دوره پیری که بدن سست و بی رمق می شود و شوره زاری را می ماند که گیاهی در آن رشد نمی کند و دیگر خبری از قوتها و جاذبه های جوانی نیست. از این رو تا پیش از رسیدن این ایام، باید ریشه عادت ها و خصلت های زیان بار را از بین برد. در غیر این صورت، ریشه این خصلت ها در اثر گذشت زمان، محکم و استوار می شود و به راحتی از زمین وجود کنده نمی شوند.<sup>۵</sup>

مولانا در همین رابطه، داستان خارچینی را مطرح می کند که خاری را در محل عبور و مرور افراد کاشته بود و به اعتراض عابران برای کندن آن خار توجه نمی کرد. پس از گذشت چند سال، این بوته خار به درخت بزرگ و نیرومندی تبدیل شد. زمانی که خاربن برای کندن آن دست به کار شد، هر قدر تلاش کرد نتوانست خاری را که ریشه هایش تا اعماق زمین فرورفته بودند، بکند. حکایت بیماری های جسمی و روحی نیز تا زمانی که در بدن پیشرفت نکرده اند، مانند بوته ضعیف خار است و با اندک تلاشی قابل معالجه است. اما اگر زمان درمان در اثر غفلت بیمار و مراجعه نکردن بهنگام او به تعویق بیفتد، فرایند درمان بیماری را سخت می کند. به تعبیر مولانا:

هیچ آن شخص درشت خوش سخن

در میان ره نشاند او خارین (...)

مدتی فردا و فردا و عدا داد

هر اندیشه که می پوشی درون خلوت سینه

شان و رنگ اندیشه ز دل پیداست بر سپا

ضمیر هر درخت ای جان زهر دانه که می نوشد

شود بر شاخ و برگ او نتیجه شرب او پیدا

زدانه سیب اگر نوشد بر وید برگ سیب از وی

زدانه تمراگر نوشد بر وید بر سرش خرما

چنانک از رنگ رنجوران، طیب از علت آگه شد

ز رنگ و روی چشم تو به دینت پی بردینا<sup>۲</sup>

این سرایت وجه دیگری هم دارد و آن تبادل مخفی و مرموز صفات اخلاقی مثبت و منفی از انسانی به انسان دیگر است. رفاقت ها و روابط غیر رسمی مجال مناسبی برای تبادل صفات درونی است. رفت و آمد با افراد حریص و متکبر، به مرور آدمی را حریص و متکبر می کند. و بالعکس، مرادوه با انسان های فروتن، خصلت تواضع را در نهاد آدمی می کارد. بی شک یکی از علل اصلی انحرافات اخلاقی به خصوص در دوره حساس جوانی، رهاسازی خود در شبکه روابط پرخطر و ناهنجار است. مولانا در ابیاتی نظر ما را متوجه هر دو وجه مثبت و منفی می کند. از یک سو، انس با مرده دلان را موجب زوال حیات واقعی می داند، و از وجه دیگر، کتاب آسمانی قرآن را مثال می زند که انس با آن موجب آمیختگی با روان انبیا و سرایت منطق آنان می شود:

ای خنک آن مردکز خود رسته شد

در وجود زنگ ای پیوسته شد

وای آن زنگ که با مرده نشست

مرده گشت و زندگی از وی بچست

چون تو در قرآن حق بگریختی

باروان انبیا آمیختی<sup>۴</sup>

**تشابه چهارم:** اهمیت عامل زمان و تأثیر آن در تأمین و حفظ سلامت جسمی و روحی است.

عنصر سرعت در فرایند طبابت بسیار مهم است. بیمارانی که به موقع برای درمان بیماری شان به طبیب مراجعه می کنند، در مقایسه با بیماران زمان ناشناس، کار آسان تری در پیش دارند. علت اینکه بیماری سرطان قربانیان زیادی می گیرد، مراجعه دیر هنگام مبتلایان برای مداواست.

نه تنها باقی و پابرجاست، بلکه نمی‌توان برای آن نظیری در ساحت ذهن و عین تصور کرد:

خودغریبی در جهان چون شمس نیست

شمس جان باقی است اورا مسم نیست

شمس در خارج اگر چه هست فرد

می‌توان هم مثل او تصویر کرد

شمس جان کو خارج آمد از اثر

نبودش در ذهن و در خارج نظیر<sup>۷</sup>

و:

آینه‌ات دانی چرا غماز نیست

زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست<sup>۸</sup>

**تشابه ششم:** داروهایی که برای درمان بیماری‌های جسمی و روحی تجویز می‌شوند، طبق قضای الهی عمل می‌کنند. هر زمان که قضای الهی چیز دیگری اقتضا کند، صدها داروی مؤثر از اثر می‌افتند.

این قضیه شاید برای علم‌گرایان افراطی که علم را گره‌گشای همه تنگناها و مشکلات بشر می‌دانند، معنای چندانی نداشته باشد. اما عده‌ای که حقیقت توحید فعلی را درک کرده‌اند، مسائل و وقایع این عالم را طور دیگری تحلیل می‌کنند. زیرا به این باور عمیق رسیده‌اند که این عالم، با وسعت بی‌انتهای خود، حوزه حکمرانی خداوند است و کسی را یارای خارج شدن از آن نیست. هر کشفی که توسط بشر اتفاق می‌افتد، در دایره بزرگ قضای الهی جای می‌گیرد. لذا هر نوع تأثیر و خاصیتی که در گیاهان و داروها وجود دارد، از منبع اصلی ناشی می‌شود که هر گاه مشیتش بر این قرار بگیرد که خاصیت اصلی و همیشگی دارویی از بین برود، دیگر از دست تدبیرها و تخصص‌ها کاری ساخته نیست.

به تعبیری که مولانا در «فیه مافیه» بیان می‌کند: همه اسباب عالم مانند قلمی در دست قدرت خداوند است. او در مقام نویسنده‌ای است که تا اراده نکند، اثری روی صفحه بزرگ هستی ایجاد نمی‌شود. ظاهر بینان این قلم را در دست‌نویسندگی اصلی جهان نمی‌بینند. اما طبیبان معنوی برعکس از حیطة علل و اسباب این جهانی

عبور می‌کنند و چشم دلشان با «سُرمه توحید» بینا شده است.<sup>۹</sup> این طبیبان به اندازه‌ای حیران دست‌ان قدرتمند خداوندند که قلم (واسطه‌ها) را نمی‌بینند و چقدر میان این دو نگاه، تفاوت وجود دارد.<sup>۱۰</sup> مگر نه این است که هر حیات و ذوقی که در زمین می‌بینیم و احساس می‌کنیم، از خودش نیست بلکه از آسمانی است که در ورای زمین قرار دارد. لذا نتیجه می‌گیریم که هر خوشی و تأثیری که در اسباب وجود دارد، جنبه عاریتی دارد و مخزن زبان‌ها و سودها در جای دیگری است.<sup>۱۱</sup> یکی از نغدهای جدی اقبال لاهوری به تمدن علم‌زده غرب همین است که اگر علم و تخصص برای رفع بیماری‌ها و دغدغه‌های بشر کافی بود، پس چرا روز به روز به انواع بیماری‌ها و تعداد بیماران روحی اضافه می‌شود؟ این متفکر پاکستانی پاسخ می‌دهد که «عقل خود بنیاد» انسان هر اندازه خود را از وحی (عقل عقل) بی‌نیاز ببیند، به ازای هر گره‌ای که باز می‌کند، ده‌ها گره کور دیگر را ایجاد می‌کند.<sup>۱۲</sup>

در داستان «پادشاه و کنیزک» همین اتفاق افتاد. طبیبانی که توانایی‌شان را به رخ کشیدند و تصور می‌کردند همه گره‌ها با سرانگشت تخصص گشوده می‌شوند، دچار درماندگی و ناتوانی جمعی شدند و هر چه برای بهبود حال کنیزک تلاش کردند، نتیجه عکس گرفتند:

زانکه هر یک زین مرض‌ها را دواست

چون دوا نپذیرد آن فعل قضاست

هر مرض دارد دوا می‌دان یقین

چون دوا می‌رنج سرما پوستین

چون خدا خواهد که مردی بفسرد

سردی از صد پوستین هم بگذرد

در وجودش لرزهای بنهد که آن

نه به جامه به شود نه از آشیان

چون قضا آید طبیب ابله شود

وان دوا در نفع هم گمراه شود<sup>۱۴</sup>

هر طبیب غافل‌گی که به تدبیر و تخصص خود متکی است، در واقع قانون غلبه تقدیر الهی بر تدبیر بشری را نادیده گرفته است و

ادامه مطلب



بسی نوشته‌ها در رهنما سرخ پاسخ موجود است.

